

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

صفحات ۴۴-۱۳

## بررسی و تحلیل دیدگاه‌های احمد غزالی در تفسیر حدیث «کلمة لا اله الا الله حصنی»\*

مهدی ملک‌ثابت<sup>۱</sup>

داود واثقی خوندابی<sup>۲</sup>

### چکیده

احمد غزالی تألیفی در قلمرو عرفان و کلام به نام «التجرید فی کلمة التوحید» دارد که در آن مجموعه از لونی دیگر به اصل «توحید» نگریسته و دقایق بسیاری درباره آن بیان کرده است. التجرید با تفسیر حدیث «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» آغاز می‌شود و غزالی با تکیه بر آیات و احادیث و روایات در فصول مختلف و به صورت دقیق به تفسیر آن می‌پردازد. در این کتاب علاوه بر توحید به مباحث دیگری چونان ولایت و اقسام اولیا، مراتب وجود و ... پرداخته شده است.

این پژوهش که بر مطالعات کتابخانه‌ای مبتنی است و با روش توصیفی - تحلیلی انجام می‌شود، دیدگاه‌های شیخ احمد غزالی را درباره توحید بررسی و تحلیل می‌کند. غور در این مجموعه آشکار می‌کند که شیخ برای باطن ذکر «لا اله الا الله» اهمیت زیادی قائل و معتقد است که اهالی عالم فضل که از زمره انبیا و خواص الهی هستند، بطن این ذکر شریف را درک می‌کنند، لیکن اهالی عالم عدل که از عنایت الهی دورند و خطاب «ألسنتُ برَبِّکُمْ» را با اکراه و اجبار «بلی» گفته‌اند، دقایق وادی توحید را درنیابند. به اعتقاد شیخ بدایت ذکر «لا اله الا الله» کفر و نهایتش ایمان است.

واژگان کلیدی: غزالی، التجرید فی کلمة التوحید، توحید، ذکر «لا اله الا الله».

mmaleksabet@yazd.ac.ir

d.vaseghi@gmail.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۲/۱۰/۲۲

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

۲. پسادکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد

تاریخ دریافت

۱۴۰۲/۸/۱۰

۱- مقدمه

مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد غزالی طوسی، (حدود ۴۵۳-۵۲۰ق) که در نظرگاه اهل دل به صفاتی چونان «سلطان طریقت و ترجمان حقیقت»، (عین‌القضات همدانی، ۱۳۸۵: ۸۵) «شیخ کامل و امام ربّانی»، (کاشانی، ۱۳۸۸: ۵) «سیدالاولیاء و قطبالاصفیاء» (غزالی، ۱۳۵۵: ۲۵) «امام عالم عادل، زاهد محقق مدقق، عارف الاسرار، کاشف الانوار» (همو، ۱۳۹۴: ۲۵۰) «جمال‌الاسلام» (همو، ۱۳۸۴: ۳) متصف بوده، برادر کهنتر اندیشمند بزرگ، محمد غزالی است.

خواجه احمد مانند برادر مهترش در مکتب با علوم مختلف زمان خود چونان صرف و نحو، کلام، حدیث و فقه و اصول آشنایی یافت، لیکن تمایل به طریقه اهل تصوف در او پر رنگ‌تر بود و به عزلت و انقطاع از دنیا علاقه فراوان داشت (صفدی، ۱۴۰۱ق، ج ۸: ۱۱۵). وی طوق اطاعت و مطاوعت ابوبکر نساج را به گردن آویخت (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۵۸) و به مسیر سلوک قدم نهاد و به مراتب و مقامات معنوی بسیاری رسید. مجدالدین تا هنگام مرگ مرشدش نساج طوسی در نزد او بود و پس از فوتش در سال ۴۸۷ق جانشین او گردید.

احمد غزالی که بر مذهب شافعی بود، در وعظ نیز تبحر خاصی داشت (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق: ۱۹۶). ابن‌خلکان شیخ را واعظی ملیح و خوش‌منظر دانسته است (ابن‌خلکان، بی‌تا، ج ۱: ۹۷). شیخ علاوه بر سلوک در مسلک اهل عرفان با علوم زمانه خود نیز آشنا بود؛ به گونه‌ای که پس از تحوّل روحانی برادرش محمد و ترک نظامیه، جانشین او گردید.

عین‌القضات معتقد است که محمد و احمد غزالی هر دو بر علوم ظاهر و باطن مسلط بودند. (عین‌القضات همدانی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۵۱) در مورد فراست احمد غزالی حکایاتی ذکر گردیده است (ر.ک: جامی، ۱۳۸۲: ۳۸۲)

احمد برخلاف برادرش محمد به مسائل ظاهری و قعی نمی‌نهاد (ر.ک: هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۳: ۲۵۴)؛ اما محمد به اصول شریعت و ظواهر آن اعتقادی راسخ داشت.

وی دیرتر از برادرش در مسیر عملی تصوف قدم گذاشت، لیکن با بعد نظری تفکر اهل عرفان کاملاً آشنایی داشت (پورجوادی، ۱۳۵۸: ۱۹). محمد هنگامی که در مقامات دنیوی و رتبه علمی به اوج رسید، متوجه شد که با این روش، راه وصال حق را نخواهد یافت. پژوهشگران درباره اینکه آیا برادر کهنتر ابوحماد در تحول روحانی او تأثیری داشته یا خیر، بحث و بررسی کرده‌اند؛ زرین کوب معتقد است خواجه احمد هر چند سلوک عارفانه داشته و گهگاه برای برادر مهترش اشعاری در ترک دنیا می‌خوانده، بعید به نظر می‌رسد او را از کار تدریس و فقاقت و وعظ برحذر داشته باشد. و تصوف احمد نیز به گونه‌ای نبوده که با درس و وعظ و تذکیر مخالفتی داشته باشد (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۱۲۸-۱۲۹).

پورجوادی معتقد است که نمی‌توان به طور قاطع حکم کرد که احمد بر محمد تأثیر روحانی داشته است یا نه؛ اما اگر احمد سعی در بیداری برادرش محمد داشته، این کار با تحقیر و بی‌احترامی توأمان نبوده است؛ نکته دیگر اینکه مقام احمد نقطه مقابل برادرش محمد نیست (پورجوادی، ۱۳۵۸: ۲۲-۲۳).

به نظر می‌رسد محمد غزالی با مشاهده سیره عملی و قدرت روحانی برادرش احمد، در وادی عرفان عملی اهتمام بیشتری کرده و برای رسیدن به مقصود از قیل و قال مدرسه و مجالس وعظ و تذکیر دست کشیده است.

احمد غزالی از مشایخی است که مورد توجه بسیاری از متصوفه قرار گرفته و تأثیر اندیشه او در عرفان اسلامی بسیار آشکار است به گونه‌ای که برخی از فرق اهل تصوف نسبت خرقه خود را به او می‌رسانند (همایی، ۱۳۴۲: ۲۹۷؛ رک: غزالی، ۱۳۵۶، مقدمه: پنج). معروفترین مرید او عین‌القضات همدانی است. احمد غزالی به شهر همدان سفر و در مجالس اهل تصوف شرکت می‌کرده است.

از احمد غزالی آثاری به زبان فارسی و عربی باقی مانده که کتاب «سوانح‌العشاق» و «التجريد في كلمة التوحيد» معروفترین آن‌ها هستند. مجموعه «التجريد في كلمة التوحيد» با حدیث «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ۳۷۱)

آغاز می‌شود و مفاهیم عرفانی، کلامی و تعلیمی بسیاری را تشریح می‌کند و به‌طور یقین می‌توان ادعا کرد که یکی از برترین کتب صوفیه در زمینه مباحث توحیدی است که به صورت موشکافانه و در فصول مختلف با تکیه بر آیات قرآن و احادیث و روایات اصلی‌ترین مبحث از مباحث دین را تفسیر و تشریح می‌کند.

#### ۱-۱- هدف و ضرورت پژوهش

توحید رکن اصلی و پایه همه باورهای افراد خداپرست است که اهل عرفان هر یک از نظرگاه خود به بحث و بررسی در مورد آن پرداخته‌اند. احمد غزالی نیز از زمره عرفایی است که در این زمینه نظریات بدیع و بکری بیان نموده است؛ وی در مجموعه «التجريد فی کلمة التوحيد» با استناد به حدیث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» به اصل اعتقادی توحید پرداخته و با اتکا به آیات، احادیث و روایات این حدیث نورانی را از جهات مختلف بررسی کرده است. از آنجایی که منابع موجود در زمینه آثار احمد غزالی بیشتر در مورد «سوانح العشاق» است و آثاری که مجموعه «التجريد فی کلمة التوحيد» را بررسی کرده، مبحث توحید را به صورت کلی مطرح نموده و در دیدگاه‌های شیخ چندان غور نکرده‌اند، تحقیق در این مورد ضروری می‌نماید.

#### ۲-۱- روش و سؤالات پژوهش

جستار حاضر که مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و با روش توصیفی - تحلیلی انجام می‌شود، به دو پرسش پاسخ می‌دهد:

الف- دیدگاه‌های اصلی احمد غزالی در خصوص توحید کدامند؟

ب- غزالی در تفسیر حدیث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي ...» چه نکات و دقایق

بدیعی بیان کرده است؟

#### ۳-۱- پیشینه پژوهش

در مورد مجموعه «التجريد فی کلمة التوحيد» پژوهش‌هایی انجام شده است؛ نصراله پورجوادی در کتاب سلطان طریقت (۱۳۵۸)، مباحثی را در مورد توحید و سلوک و جذبه

بیان کرده که بنیان گفتار وی بر مبنای کتاب التجرید است. وی در فصل هفتم این کتاب در خصوص ارتباط توحید و علم، عالم عدل و عالم فضل و ذکر شریف «لا اله الا الله» مطالبی بیان نموده است. در این کتاب به صورت اختصاصی مبحث توحید در نظرگاه غزالی بررسی نشده، گفتار محقق غالباً حالت کلی دارد. احمد مجاهد در مقدمه تصحیح کتاب «التجرید فی کلمة التوحید» (۱۳۸۴)، نکاتی را به صورت مختصر در مورد غزالی و متن کتاب بیان کرده است (۷-۱۴). محمد آهی در رساله «سیر عرفان نظری در آثار سنایی، احمد غزالی و عین‌القضات همدانی» (۱۳۸۵)، به صورت مختصر و در دو صفحه در مورد توحید و موحد مطالبی آورده است (۲۰۸-۲۱۰). عبدالرحیم تجلی در کتاب دژ توحید (۱۳۹۲)، که ترجمه «التجرید فی کلمة التوحید» است، مقدمه‌ای از نصراله پورجوادی آورده که این مجموعه را به صورت مختصر معرفی کرده است (۴-۶).

در مورد احمد غزالی مقالاتی نیز نوشته شده، که بیشتر در مورد مجموعه «سوانح‌العشاق» است؛ به عنوان نمونه صراطی (۱۳۸۸)، در مقاله «عرفان احمد غزالی»؛ اسلامی و شهمرادی (۱۳۹۷)، در مقاله «بررسی اندیشه‌های احمد غزالی» و ... به بررسی موهبت عشق و مباحث مربوط به سکر و صحو پرداخته‌اند.

جستار حاضر از لونی دیگر است و با پژوهش‌های پیشین همپوشانی ندارد؛ نگارندگان به صورت موردی و دقیق مبحث «توحید» یا همان حدیث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» را بررسی و دیدگاه‌های بدیع غزالی را در این خصوص شرح و تفسیر می‌کنند.

## ۲- توحید

توحید را تنزیه خداوند از حدث و اسقاط اضافات دانسته‌اند (کیبیر مدنی شیرازی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۳۱۱). توحید افتراق حادث از قدیم است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۶۴). توحید در شریعت به معنای یکی گفتن و در طریقت یکی دانستن و در حقیقت یکی دیدن است (نسفی، ۱۳۸۶: ۱۴۹).

برای توحید سه وجه بر شمرده‌اند؛ توحید عامه، توحید خاصه و توحید خاصه‌الخاصه: «... الوجه الأول توحید العامة الذي يصح بالشواهد، والوجه الثاني توحید الخاصة وهو الذي يثبت بالحقائق، والوجه الثالث توحید قائم بالقدم وهو توحید خاصة الخاصة» (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۹: ۲۵۰).

توحید در نزد خواص اهل عرفان همان وحدت وجود است. وحدت وجود بدین معنی است که وجود حقیقی خداست و دیگر مظاهر اموری اعتباری محسوب می‌شوند و البته چنین کثرتی با وحدت منافات ندارد (ابن عربی، ۱۳۷۸: ۱۴).

عرفای شیعی چونان عرفای سلف از آیاتی چونان: «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»، (الحدید/۴) «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق/۱۶) و احادیثی مانند: «وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَآيَةٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةٌ وَ لَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهْوِيَهُ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَ لَا عَنْهَا بَخَارِجٌ» (نهج البلاغه: ۲۷۴) برداشت‌هایی مطابق با نظریه وحدت وجود ارائه داده‌اند (حسن زاده آملی، ۱۳۶۵: ۶۷۳).

### ۳- توحید و حدیث: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

ذکر «لا إله إلا الله» را شجره طیبه، عروة الوثقی، کلمه طیب و بهترین اذکار دانسته‌اند (سمنودی الازهری، ۱۴۳۰ق: ۱۶۴). رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» (ترمذی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: ۲۹۲).

اهل تحقیق مفهوم حدیث «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» را توحید و وادی توحید را ارتباط با وجه الله دانسته‌اند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۳ق، ج ۵: ۱۱۲).

برخی از عرفا توحید را به پنج مرتبه تقسیم می‌کنند و «لا إله إلا الله» را مختص عوام می‌دانند؛ زیرا این ذکر فقط از ماسوی الله نفی الوهیت کند. در ورای آن ذکر «لا هو الا هو» است که جمله هویت‌ها را در معرض هویت حق نفی کند. ذکر «لا انت الا انت» از دو ذکر پیشین برتر است؛ چرا که در این ذکر اشارت به حضور است و همه تویی‌ها را در برابر تویی شاهد ازلی هیچ می‌شمارد. در مرحله دیگر ذکر «لا انا الا انا» از دیگر اذکار برتر است.

در این ذکر سالک دویی را از خود دور می‌کند و به عالم وحدت راه می‌یابد. اما محقق‌ترین گروه در عالم توحید، آنانند که اثنانیت و انیت و هویت را اعتباراتی زائد می‌شمارند و معتقدند مردم تا به عالم ناسوت علاقه دارند، به عالم لاهوت نرسند (سهروردی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۲۴).

#### ۴- التجريد و تفسير حديث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

کتاب «التجريد في كلمة التوحيد» یکی از مهمترین کتب صوفیه در زمینه توحید است که با شرح و تفسیر حدیث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» به تبیین مبث توحید می‌پردازد. غور در این مجموعه آشکار می‌کند که احمد غزالی در مسأله توحید از صاحب‌نظران محسوب می‌شود و این مبث را با اتکا به آیات و احادیث و همچنین مکاشفات و مشاهدات شخصی خود را به صورتی نظام‌مند بیان کرده است.

بایسته گفتن است که حدیث «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» در کتاب عیون اخبار الرضا- علیه‌السلام- این‌گونه روایت شده است: «... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۱۳۵). در حدیثی دیگر ولایت مولاعلی<sup>(ع)</sup> حصن الهی نامیده شده است: «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ نَارِي» (شعیری، بی‌تا: ۱۴) البته این دو حدیث منافاتی با یکدیگر ندارند، چرا که ولایت، شرط توحید است.

#### ۴-۱- حدیث قدسی «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» و علم توحید

غزالی معتقد است کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پناهگاه بزرگی است و آن علم توحید است. کسی که به آن پناه ببرد به سعادت ابد و نعمت دائمی دست یافته است و کسی که از آن حصن بگریزد به شقاوت و عذاب همیشگی می‌رسد (غزالی، ۱۳۸۴: ۳). پناه‌برنده حقیقی به دژ الهی کسی است که از هوای نفس خود روی برتابد، لیکن افرادی که سخره هوای نفس خود هستند، در تصرف شیطانند نه در پناه دژ رحمان (فیض کاشانی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۵۹۹).

#### ۴-۱-۱. سالک و ظاهر و باطن توحید

بر سالک است که باطن خود را با ذکر الهی منور کند و تا زمانی که کلمه «لا إله إلا الله» بر قلب سالک مستولی نشود از پناهگاه الهی دور خواهد بود و هوای نفس و شیطان مانع ورود معنای توحید در قلب او می‌شود، پس مجرد لفظ «لا إله إلا الله» ارزش ناچیزی دارد. سالک اگر از معنای باطنی توحید و ذکر «لا إله إلا الله» بهره ببرد در زمره مخاطبان آیه شریفه «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (المجادله/۲۲) قرار می‌گیرد. این مقام مختص پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> و قریب به صد و بیست هزار نبی الهی است. این گروه به معنای عالم غیب و شهادت می‌رسند و در جریده اولیا و اهالی عالم فضل\* قرار می‌گیرند و مصداق آیات «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا» (النساء/ ۶۹-۷۰) می‌گردند.

گروهی که کلمه طیبه «لا إله إلا الله» را لقلقه زبان دارند، مخاطب این گفتار خداوند هستند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا». (حجرات/۱۴) این گروه از اهالی عالم عدلند و در جریده دشمنان اولیای الهی قرار دارند (غزالی، ۱۳۸۴: ۳-۴).

#### ۴-۱-۲. اهالی فضل و عدل و توحید

اهالی فضل و اهالی عدل را در توحید تفاوت بسیار است؛ اهالی عالم فضل بر ذکر «لا إله إلا الله» مداومت دارند و باطن خود را به آن مزین می‌کنند و به خیر و سعادت دنیا و آخرت می‌رسند، اما اهالی عدل به ظاهر این ذکر اکتفا کرده، درون خود را جایگاه ظلمت و تباهی می‌سازند و به گمراهی می‌گرایند (همان: ۵).

#### ۴-۱-۳. تجرید و قول به توحید

در تعریف تجرید آورده‌اند: «تجرید آن باشد که ظاهر او برهنه باشد از اعراض، یعنی چیزی از اعراض دنیا به ملک او درنیاید، و باطن او برهنه باشد از اعراض، یعنی بر ترک دنیا از خداوند عوض طلب نکند» (بخاری، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۴۲۱).

غزالی شرط صحت قول «لا إله إلا الله» را تجرید می‌داند و معتقد است افرادی که در بند درهم و دینار و متاع دنیوی هستند، در دعوی خود کاذبند؛ زیرا که سالک نمی‌تواند با اغیار درآمیزد و ادعای توحید نماید. سالکی که از عهده لا برنیاید و نفی غیر نکند به مقام «الّا» و اثبات نرسد. پس اگر نفی اغیار نکند و اثبات حق ننماید، در راه طلب قدم نهاده است (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۰).

#### ۴-۲- ذکر «لا إله إلا الله» و درجات ایمان

ایمان را اقرار کردن به زبان و باور داشتن در دل و عمل کردن به ارکان دانسته‌اند (مکدرموت، ۱۳۷۲: ۴۷۵). البته این نظر شیعه امامیه است، لیکن در دیگر فرق تفاوت‌هایی وجود دارد (ر.ک: طحاوی، ۲۰۰۵م: ۳۳۲).

احمد غزالی معتقد است که اگر ذکر «لا إله إلا الله» فقط بر زبان بنده باشد، در او شمه‌ای از نفاق است و اگر این ذکر شریف در قلب بنده جاری باشد، از زمره مؤمنان محسوب می‌شود. و اگر جایگاه این ذکر روح انسان باشد، از عشاق است و اگر سر او، از مکاشفان. ایمان اول، ایمان عوام، ایمان دوم، ایمان خواص و ایمان سوم، ایمان خاص‌الخواص است. ایمان اول، ایمانی است به صرف صدق و ایمان دوم ثمره بصیرت و انشراح صدر و ایمان سوم مربوط به مشاهده و مکاشفه است (غزالی، ۱۳۸۴: ۶-۷). چنان‌که در تقسیم‌بندی غزالی مشهود است، وی در بیان ارکان ایمان سخنی از عمل به ارکان نیاورده و بیشتر حالات درونی سالک و ذکر توحید را در مراتب ایمان بیان نموده است.

#### ۴-۲-۱. شهادت کلمه «لا إله إلا الله»

غزالی بر آن است که کلمه طیبه «لا إله إلا الله» در روز قیامت حاضر خواهد بود و چونان محکی اهل فضل و اهل عدل را باز می‌شناساند؛ به دیگر سخن دعوی اهل فضل را تصدیق می‌کند و به کذب اهل عدل شهادت خواهد داد (همان: ۷).

در منابع امامیه در خصوص ذکر «لا إله إلا الله» آمده است: «کلمه «لا إله إلا الله» میزان الإیمان و الکفر و المائزۀ بین أهل الجنة و النار» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۷).

### ۳-۴- بدایت و نهایت ذکر توحید (ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»)

احمد غزالی بر آن است که ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در بدایتش کفر و در نهایتش ایمان است. اهالی عالم عدل در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ساکن می‌شوند و به کفر می‌گرایند. هر چند به آن‌ها ندا آید که از این منزلگاه بگذرید و به منزلگاه دوم قدم نهید. ولی اهالی عالم فضل از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گذشته و به «إِلَّا اللَّهُ» قدم گذارند و در آنجا ساکن شوند (غزالی، ۱۳۸۴: ۷). عین‌القضات آورده است: «گوش‌دار و بشنو که این کلمات به نزدیک ارباب بصایر چه ذوق دارد، و گفتن ایشان چگونه باشد. ای عزیز ندانم که تو از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چه ذوق داری. جهد آن کن که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» واپس گذاری و به حقیقت «إِلَّا اللَّهُ» رسی» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۴۱: ۷۳).

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عالم عدلی و «إِلَّا اللَّهُ» عالم فضلی وجود سالک است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ظلمت است و جایگاه شرک، لیکن «إِلَّا اللَّهُ» مکانی نورانی و منزله از وجود سالک است (غزالی، ۱۳۸۴: ۳۵).

### ۳-۴-۱. ابلیس و آدم<sup>(ع)</sup> اهالی عدل و فضل

ابلیس اولین کسی بود که در منزلگاه عالم عدل قرار گرفت و کافر شد و حضرت آدم نیز اولین فردی بود که در عالم فضل قرار گرفت و سرخیل ساکنان اهل فضل گردید (همان: ۷-۸).

اگر خداوند با عدالت خود بر انسان حکم کند، از زمره عالم عدل خواهد بود و به ابلیس می‌پیوندد، لیکن اگر کمند عنایتش بنده را به بند آورد و با فضل خود بر انسان حکم کند، همنشین حضرت آدم گردد و در جریده عالم فضل درآید (همان: ۸). پس انسان باید در مسیر سلوک قدم نهد، اما عنایت حضرت حق است که او را رستگار یا تباه می‌سازد: «مرد باید که در دریا غواصی کند، اگر موج مهر او را به ساحل لطف اندازد، «فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (احزاب / ۷۱)، و اگر نهنگ قهرش به قعر فرو افکند «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء / ۱۰۰) (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۹۶).

#### ۴-۴- ظاهر و باطن ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

چنانکه پیش از این ذکر گردید، «لا اله» باید به «الا لله» پیوندد تا فرد از تاریکی به هدایت برسد و با نفی ماسوی الله، توحید را در قلب خود متمکن سازد. همان‌گونه که ظاهر ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از چهار کلمه تشکیل شده است، باطن آن نیز چهار قسمت است: نمازگزاردن، روزه دار بودن، زکات پرداختن و حج گزاردن. البته اهل عرفان رکنی دیگر بر این چهار رکن می‌افزایند که در حقیقت بطن آن‌هاست و آن اطاعت از پیر و مرشد است (غزالی، ۱۳۸۴: ۸-۹).

#### ۴-۵- تفسیر و اسرار ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چهار کلمه است که از آن دوازده حرف حاصل می‌شود و در نهایت از چهار حرف یک کلمه در «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حاصل می‌شود. «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اثبات محض و توحید صرف است (همان: ۱۰). در کلمه «الله» نیز اسراری است. این کلمه از سه حرف الف، لام و هاء تشکیل شده است. الف اشاره به ذات حق است و قیام آن حضرت به خودش و انفراد از مخلوقات و ماسوی الله و لام اشاره است که خداوند مالک همه مخلوقات است و «ها» بیانگر این است که خداوند هدایت کننده مخلوقات است. چنانکه در این آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵) خداوند خود را هادی و نور زمین و آسمان نامیده است. «الف» در الله همچنین می‌تواند اشاره‌ای باشد به علاقه خداوند به بندگان و اعطای نعمت به آن‌ها. و «لام» اشارت است به سرزنش خلق برای اعراض از حق - تعالی - و «ها» اشاره به محبت اولیای کامل (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۱).

#### ۴-۶- ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در همه آفرینش

احمد غزالی با اتکا به آیاتی مانند «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء/۴۴) و «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه/۱) همه هستی را ذاکر به ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌داند و ارباب بصایر را از واقفان این دقیقه می‌شمارد (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۲). اهل عرفان معتقدند: «از فحوای فرموده: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»

فهم می‌شود دیده‌وران شاهراه هوشمندی را که هیچ آفریده سر از جیب حدوث و ظهور بیرون نکرده الا آنکه به حمد خدای - تعالی - تسبیح می‌کند و به یگانگی او گویاست و گواهی می‌دهد» (ابن ترکه، ۱۳۵۱: ۲۷۹).

غزالی می‌گوید مبدا بینداری که خورشید توحید تنها بر تو تابیده است، بلکه همه آفرینش ذکر حق کنند؛ چونانکه در قرآن آمده است: «وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدٍ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور/۴۱). لیکن خداوند با این تکلیف به انسان تکریم کرد و او را بر دیگر مخلوقات برتری داد: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (اسراء/۷۰) و با این تمهید او را اشرف مخلوقات کرد (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۲).

#### ۴-۶-۱- استغناى حق از تسبیح مخلوقات

خداوند از تسبیح مخلوقات بی‌نیاز است؛ چرا که استغنا صفت ذاتی اوست و فقر صفت ذاتی غیر خداوند. «استغناى از غیر حق جز ذات حق را ثابت نیست. چه صفات حق نیز محتاج ذات الله‌اند به قیام یا به فعل و اثر چه رسد» (سمنانی، ۱۳۶۶: ۱۹۰). خداوند انسان را از کتم عدم به وجود آورد و او را به توحید و عبودیت امر نمود، اما صفت یگانگی و وحدانیت خداوند منوط به شهادت بندگان نیست (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۳).

خداوند در ازلیت و ابدیت خود یگانه و یکناست؛ چه انسان به این دقیقه اقرار کند و چه انکار نماید. اگر اقرار کند، نشان سعادت است و اگر انکار نماید دلیلی بر شوربختی اوست. پس وجود قدیم، بر حادث متکی نیست که انسان با فقر ذاتی خود بتواند در آن نقشی داشته باشد؛ خداوند خطاب به بشر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵). فقر بنده در استغناى حق نیفزاید و ذلت او نیز عزت خداوند را افزایش ندهد (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۳). ذکر حق می‌تواند خداوند را در دل شکسته انسان متمکن کند؛ چونانکه خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ» (مکی، ۱۴۱۷ق، ج: ۱، ۴۶۳). و ذاکر همنشین مذکور یعنی حضرت حق می‌شود: «أَنَا

جلیسٌ مَنْ ذَكَرَنِي» (کلینی، ۱۴۳۰ق، ج ۴: ۳۶۱) و به صفات الهی مزین می‌گردد (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۳).

#### ۴-۷- توحید و يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ

انسان اگر به هنگام ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عاشق خداوند شود، مخاطب جناب کبریایی قرار می‌گیرد که فرمود: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴). عشق حقیقی تنها به خداوند تعلق می‌گیرد و اوست که نخستین بار نرد عشق باخت. انسان با عشق به محبوب مقرب حضرت جانان می‌شود و مصداق حدیث: «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْبَرًا، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا» (مسلم، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۱۰۲) می‌گردد. غزالی با استناد به حدیث «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰: ۱۶۴-۱۶۵) قرب حق و بنده را مطرح کرده است. بنده تا حدی با معشوق یگانه می‌گردد که اگر بیمار شود، حضرت حق دگران را ملامت کند که چرا به عیادت من نیامدی؟ و بنده گوید چگونه از تو عیادت کنم در حالی که پروردگار عزت و بزرگی هستی. خداوند گوید: بنده‌ای از بندگانم بیمار است، اگر او را ببینی، مرا نزد او خواهی یافت (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۳-۱۴).

#### ۴-۸- توحید و دو گروه از سالکان

غزالی به سالکان توصیه می‌کند که در وادی توحید بسیار مجاهده کنند و با این تمهید ماسوی الله را ترک نمایند. سالک زمانی می‌تواند این مرتبه را درک کند که فقر و ارادت خود را بر آستان حق- تعالی- غنا و ثروت بشمارد و عزت و بزرگی خود را در شکستگی در برابر جانان بجوید و محبت معشوق را جامه خود سازد و تقوا را میزانی برای اعمال خود قرار دهد و همچنین بر زبان و دل ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را برقرار سازد و به ذات احدیت تقرب جوید. سالک اگر این‌گونه با خداوند معامله کند، به سعادت رسد، لیکن اگر هوای نفس خود را قبله سازد و تمتعات دنیوی را ارجح شمارد از زیان‌کاران خواهد بود. پس سالکان دو دسته‌اند؛ گروهی مصداق آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ

تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (بقره/۱۶) هستند و گمراهی را جایگزین هدایت می‌کنند. این افراد با خلق معامله می‌کنند و فضل الهی را از دست می‌دهند و تجارتشان سودی ندهد. اما گروه دیگر جان و مال در راه حق فدا کنند و مخاطب این آیه قرار می‌گیرند: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» (توبه/۱۱۱). اینان سالکان حقیقی هستند و خداوند بدیشان بشارت سعادت و پیروزی می‌دهد: «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» (توبه/۱۱۱). این گروه دلشان از ذکر خداوند لرزان شود؛ چرا که قلبی خاشع و مطیع دارند (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۵).

#### ۴-۹- توحید و معرفت و درک باطنی

حقیقت معرفت شناخت درونی خداوند و رسیدن به توحید حقیقی است (خرگوشی، ۱۴۲۷ق: ۲۹). غزالی معرفت و درک باطنی را یکی از مهمترین اصول ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌داند و به سالکان توصیه می‌کند که پیش از بیان این کلمه طیبه، معنای باطنی آن را درک کنند. به دیگر سخن ذاکر حقیقی کسی است که به معنای واقعی ذکر واقف باشد، و اگر از سر عادت نام خدای بر زبان آورد، مصداق آیه شریفه «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (الماعون/۵) خواهد بود. پس بر سالک است که با تمام وجود معنای ذکر را درک کند و همه اعضایش زبان گردد و توحید و مناجات حق گوید (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۶). البته معرفت اهل‌الی عالم فضل به عنایت خداوند است و عناد اهل‌الی عالم عدل از بی‌عنایتی حضرت حق.

#### ۴-۱۰- توحید و آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

غزالی با استناد به آیه شریفه «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم/۹۳) همه موجودات را فرمانبر و بنده خداوند می‌داند؛ لیکن به باور او سالکان دو گروهند؛ گروهی با شوق و ارادت ربوبیت حق را گردن نهند و گروهی به اکراه؛ چونان‌که خداوند فرماید: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا» (الرعد/۱۵). مجدالدین همچنین با استناد به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا

غافلین» (اعراف/۷۲) معتقد است که در روز الست اهالی عالم فضل با شور و اشتیاق به الوهیت خداوند اقرار کردند و این امر حاصل از لطف و عنایت حق بود، لیکن اهالی عالم عدل با اکراه و اجبار «آری» گفتند؛ بنابراین اهالی عالم فضل بر عهد و میثاق خود باقی ماندند، اما اهالی عالم عدل که اعتقاد راسخی نداشتند، دنیا را بر عقبی برگزیدند و از راه راست منحرف شدند و بدین دلیل خداوند آنان را این‌گونه خطاب قرار می‌دهد: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره/۲۷). غزالی معتقد است که در روز قیامت و هنگام حساب کلمه «بلی» حاضر شود و گواهی دهد که اهالی عالم فضل به عهد خود وفا کردند، لیکن اهالی عالم عدل از راه راست منحرف شدند و امانت حق را نادیده گرفتند (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۸).

#### ۴-۱۱- توحید و آیه امانت

خداوند بندگان خود را به علت کوتاهی در امر توحید ملامت می‌کند و اهالی عالم عدل را مطابق با آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/۷۲) ظلوم و جهول می‌نامد (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۸).

مولوی نیز معتقد است انسان اگر در طریق راستی قدم نهد و هوای نفس خود را مهار کند، ظلومی و جهولی در حق او شایسته نباشد: «آن امانت را بر آسمان‌ها عرض داشتیم نتوانست پذیرفتن. بنگر که از او چند کارها می‌آید که عقل در او حیران می‌شود. ... این همه می‌کنند؛ اما از ایشان آن یکی کار نمی‌آید آن یک کار از آدمی می‌آید. ... چون آن کار بکند، ظلومی و جهولی از او نفی شود» (مولوی، ۱۳۸۶: ۲۷).

#### ۴-۱۲- توحید و آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ»

غزالی معتقد است خداوند هنگامی که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه/۱۱۱) خریدار نفس سالک است نه قلب سالک؛ چرا که قلب

مهبط ذکر شریف «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و هیچ امری نتواند آنرا از پیشگاه توحید دور سازد. قلب سالک تنها با خداوند آرام می‌گیرد و از اغیار روی می‌گرداند و به فنای الهی می‌رسد. پس قلب سالک، آزاده‌ای است که هیچگاه خرید و فروش نمی‌شود؛ خرید و فروش مربوط به نفس سالک است که جایگاه شهوت و آرزوست و می‌تواند قلب را نیز از معنای توحید دور سازد. خداوند بدین دلیل نفس سالک را می‌خرد که در دنیا سخرهٔ هواجس و وساوس نشود و در بهشت برین سیر کند (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۸).

ابوالفتح تفسیر دیگری نیز از آیه ارائه می‌دهد و می‌گوید چون نفس محل صفات ناپسند و خصالت‌های پلید و مشغول به خلق است و سالک را از خداوند باز می‌دارد، چونان بندگان و اسیران سزاوار فروخته شدن است و خداوند آنرا می‌خرد و در خدمت قلب قرار می‌دهد تا معنای توحید در قلب سالک نقش بندد؛ به دیگر سخن قلب سالک جایگاه نور الهی و محل ایمان و طاعت حضرت خداوند است؛ نفس مانعی است در راه قلب و خداوند آنرا می‌خرد تا قلب سالک را از گرایش به اغیار دور کند و صفات بشری را در وجودش پاک سازد (همان: ۱۹).

باری، سالک اگر با نفی صفات بشری، قلب خود را با ذکر «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» جلا دهد، هر آینه مجلای صفات الهی گردد، لیکن اگر در دامچالهٔ نفس باقی بماند، راه به وادی توحید نبرد و از منزل جانان دور افتد.

هنگامی که نفس توسط حق خریداری شود و تسلیم امر الهی گردد، خداوند آنرا به دست فرشته‌ای سپارد تا هر چه خیر از جانب حق در نزد او امانت است، به آن القا کند و از شر و بدی باز دارد و با این تمهید نفس به آرامش رسد؛ آنگاه صفات نیک جایگزین صفات ناپسند گردد و نفس ظلمت کفر و عناد را ترک کند و به قضای الهی راضی شود و مورد خطاب این کلام الهی گردد: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (الفجر/۲۷-۳۰). برخلاف اهالی عالم فضل، اهالی عالم عدل هیچگاه نفس خود را به حق نفروختند و از هوای نفس خود روی برنتافتند و در

شهوآت و گمراهی و مخالفت حق غوطه‌ور و قرین شیطان (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۹-۲۰) و مصداق این آیه شریفه شدند: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (الزخرف / ۳۶).

سالک باید به گونه‌ای با ذکر حق عجین گردد، که هیچ چیز از صفات بشری در وجود او نماند و نفی غیر کند و سلطنت ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بپذیرد؛ چرا که دو پادشاه در یک اقلیم ننگند؛ غزالی در این مورد به این آیه استناد کرده است: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (النمل/۳۴). با این تمهید صفات رذیله از وجود سالک رخت بریندد و صفات نیک و ستوده جانشین آن‌ها شود و تشبیه و تمثیل حق - تعالی - یکسو نهاده شود و توحید و وحدانیت و تنزیه و تفرید جلوه نماید (غزالی، ۱۳۸۴: ۱۶).

#### ۴-۱۳- توحید و حدیث نورانی «إِنَّ اللَّهَ - تعالی - خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ...»

غزالی با استناد به حدیث: «إِنَّ اللَّهَ - تعالی - خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ، ثُمَّ رَسَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى، وَمَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ» (ر.ک: احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۲۲۰) بر آن است که خداوند مخلوقات را آفرید و از نور فضیلت خویش بر آنان پاشید، هر که از آن نور بهره گرفت، در جرگه اهالی عالم فضل قرار گرفت و به کنه توحید رسید، و هر کس از این موهبت الهی بهره نبرد، از گروه عالم عدل شد و نور توحید در قلب او نتابید (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۱).

سلطان‌ولد نیز گفتاری شبیه به غزالی در کتاب انتهانامه آورده است: «... آن کس که برو نور حق چکیده است که: «رَسَّ عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ»، علامتش آن باشد که در آن شخص دین و طلب خدا غالب شود. چنین کس را مال دنیا و پادشاهی و سروری زیان ندارد، بلکه مدد راه او گردد. ... و گروهی که از آن نثار محروم‌اند اغلب علف سقر گردند» (سلطان‌ولد، ۱۳۷۶: ۱۸۷)

۴-۱۴- نور توحید در آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...»

غزالی با تأویل آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور/۳۵) مشکات را به بشریت و انسانیت و نور را به نور توحید و زجاجه را به قلب که محل واردات الهیه است، و شیشه را به ستاره تأویل نموده است (غزالی ۱۳۸۴: ۲۱). تشبیه مشکات به انسانیت برای آن است که در آن گمراهی و مسائل نفسانی وجود دارد. و با تابش نور درخشنده تر شود. تشبیه نور توحید به نور چراغ نیز به این دلیل است که نور چراغ مانند نور توحید هر آنچه در اطرافش وجود دارد، روشن می‌کند. تشبیه قلب به شیشه هم بدین علت است که قلب سالک مانند شیشه لطیف و صاف است و قلبی که چنین باشد انوار توحید از آن تابیدن گیرد. تشبیه شیشه به ستاره از آن جهت است که سالک مانند ستاره‌ای در آسمان توحید درخشان است؛ این نور ریشه در علم بشر ندارد و از لوث ثنوی و یهودی و نصرانی و... پاک است و از ولایت و عرفان حضرت محمد (ص) سرچشمه می‌گیرد (همان: ۲۱-۲۲).

۴-۱۵- توحید، شجره طیبه

غزالی توحید را به درختی تشبیه کرده که آن را تمامی نیست: «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم/۲۴). بند بند و عروق این درخت تصدیق و ساق آن اخلاص و شاخه‌های آن اعمال و برگ‌های آن اقوال سالک است. همان‌طور که کوچکترین چیز در درخت برگ‌های آن است، ناچیزترین امر در ایمان، بیان قولی و ظاهری آن است. پس عمل به ارکان از اصول اساسی ایمان محسوب می‌شود (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۳). درخت توحید، درخت سعادت است که در زمین تصدیق قلب کاشته شود و با آب اخلاص آبیاری گردد و با عمل صالح مراقبت گردد و با این تمهیدات درخت توحید ریشه دواند و برگ‌های آن بروید و میوه و ثمره دهد؛ میوه این درخت توبه، یقظه، زهد، ورع، توکل، تسلیم و تفویض است (همانجا).

به تعبیر غزالی هر که به زیر سایه درخت توحید یا همان ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پناه برد، پیروز گردد و به سعادت ابدی دست یابد و کسی که از آن گریزان باشد به شقاوت ابدی رسد و کسی که به شاخه‌های این درخت متمسک شود، به درجات عالی رسد و اگر آن را رها سازد به درکات رود (همان: ۲۴).

#### ۱۶-۴- مقصود از کلمه توحید

غزالی مراد از کلمه توحید را معرفت و حدانیت حق و ثمره آن را اقرار به فردانیت ذات حق - تعالی - می‌داند. و این مقصود از وجود موجودات و آفرینش کائنات است. چون اگر معرفت و حدانیت و اقرار به فردانیت ذات کبریایی نبود، هیچ موجودی از کتم عدم به وجود نمی‌آمد. چونانکه خداوند در قرآن آورده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶). پس آفرینش انسان برای توحید است و آفرینش عالم علوی و سفلی و آنچه بین آنهاست مانند نبات و حیوان و جماد برای انسان است. و اینکه انسان برای توحید آفریده شده است، سعادت بزرگی است (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۵).

محمد غزالی نیز با تفسیری مشابه از آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» مراد از کلمه توحید را معرفت حضرت حق و شناخت صفات او می‌داند: «مقصود همه شریعت‌ها راندن خلق است سوی جوار خدای و سعادت لقای او. و ایشان بدان نرسند، مگر به معرفت خدای و معرفت صفات او، و معرفت پیغامبران و کتاب‌های او. و در قول حق - تعالی - بدین اشارت است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (غزالی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۱-۳۲).

پس در وجود چیزی جز حضرت حق شایسته دل سپردن نیست و اگر توحید برای انسان حاصل شود، به همه چیز دست یابد و اگر آن را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است (غزالی ۱۳۸۴: ۲۶). و اگر کسی به بهشت قناعت کند، ظاهرنگری کرده است؛ چونان که در حدیث است: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْه» (کلینی، ۱۴۳۰، ج ۱۰: ۶۵۸). بنابراین غزالی سر فرو آوردن به نعمات بهشتی و ترک توحید را به بلاهت تعبیر می‌کند (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۶).

#### ۴-۱۶-۱- جان معنی توحید و اذکار مختلف

تأمل در آثار غزالی آشکار می‌کند که وی تأکید زیادی به مبحث ذکر در سلوک عرفانی دارد. شیخ در کتاب مجالس گوید: «شغلی نیست جز ذکر خدا، و آن شمشیر محافظ خدای است بر قلب‌های انبیا و اولیا فرو می‌آید و آنچه را که دوست ندارد که در قلب باشد آن را قطع می‌کند» (غزالی، ۱۳۷۶: ۹۷).

شیخ‌المشایخ برای سالک سه منزل برمی‌شمارد: منزل اول: عالم فنا؛ منزل دوم: عالم جذبه و منزل سوم عالم قبض. «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مختص عالم فناست که صفات مذموم را از وجود سالک می‌زداید. ذکر «الله الله» مربوط به عالم جذبه است که به کلی از وجود فضلی است و بر صفات نیک سالک بیفزاید. ذکر «هوهو» نیز متعلق عالم قبض است که کدورات عالم عدلی را به طور کلی از وجود سالک می‌زداید و انوار عالم فضلی را جایگزین کند. در این مرحله تنها خداوند است که باقی می‌ماند و سالک از حیث خویشتن معدوم می‌گردد و این جان معنی کلمه توحید است (غزالی، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶).

#### ۴-۱۷- توحید و انسان کامل

انسان کامل در توحید به مقامی می‌رسد که همه اعمال و رفتارش به امر حق است و مصداق حدیث «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَطِشُ بِهَا» می‌گردد. چنین انسانی قیام و نشستنش به حق است، اگر سخن گوید، به حق سخن گوید و اگر به عالم نظر کند، جمال جلوه جانان بیند. هر چه سالکان دیگر را وعده دهند، این گروه به نقد حاصل کنند و بر عالم غیب مسلط باشند (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۹).

انسان کامل مقصود از آفرینش است و این گروه واسطه رزق خلایق محسوب می‌شوند (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۹). به دیگر سخن «انسان کامل مظهر اسم الله است؛ و جمله اسماء استمداد از اسم الله کنند؛ و جمله موجودات کمالات خود از مرتبه انسان کامل یابند» (بابارکنا شیرازی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۸۹) بدین دلیل اگر انسان کامل در آفرینش وجود نداشته باشد، جهان نابود

می‌شود (جامی، ۱۳۷۰: ۹۹). این مفهوم در عرفان ابن عربی و پیروانش برجستگی خاصی یافته است، لیکن رگه‌های آن در احادیث و روایات و همچنین کلام عرفای سلف وجود دارد.

#### ۵- نتیجه‌گیری

التجرید فی کلمة التوحید از مهمترین آثار ابوالفتوح احمد غزالی است که مهمترین اصول جهان‌نگری شیخ در آن بازتاب یافته است. این مجموعه در فصول مختلف و به صورت دقیق به شرح و تفسیر حدیث «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» می‌پردازد و با استناد به آیات قرآن، احادیث و روایات مفاهیم ژرف و عمیقی در موضوع عرفان و کلام بیان می‌کند. به اعتقاد غزالی کلمه «لا إله إلا الله» علم توحید است که اهالی عالم فضل آن را با عمق جان بیان می‌کنند، لیکن اهالی عالم عدل آن را لقلقله زبان خود می‌سازند و به کنهش نمی‌رسند. اگر کسی به باطن توحید برسد، از انبیا و اولیا و خواص الهی خواهد بود، ولی اهالی عالم عدل قلب خود را جایگاه ظلمت و کدورت بشری کنند و به تجریدی که لازمه درک توحید است، دست نیابند.

اگر ذکر «لا إله إلا الله» در قلب انسان جای گیرد، از زمره مؤمنان است و اگر جایگاهش روح انسان باشد از گروه عشاق و اگر سر او، از جرگه مکاشفان است. گروه اول از نظر ایمان از عوام محسوب می‌شوند و گروه دوم از خواص و گروه سوم خاص‌الخواص هستند. در ذکر شریف «لا إله إلا الله» بدایت و نهایی وجود دارد، اهالی عالم عدل در «لا إله» باقی ماندند و به کفر گراییدند و اهالی عالم فضل به «إلا الله» تمسک جستند و نهایت توحید را ادراک کردند. ابلیس از اولین ساکنان عالم عدل است و حضرت آدم<sup>(ع)</sup> از اولین ساکنان عالم فضل.

غزالی باطن «لا إله إلا الله» را نمازگزاردن، روزه‌دار بودن، زکات پرداختن و حج گزاردن و همچنین اطاعت از مرشد می‌داند و برای کلمه «الله» اسراری بر می‌شمارد. وی «الف» را اشاره به ذات حق، «لام» را بیانگر مالکیت جناب کبریایی و «ها» را به معنای هدایت مخلوقات توسط خداوند می‌داند و همچنین دقایق بدیع دیگری نیز در خصوص این سه

حرف بیان می‌کند. ذکر شریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در همه آفرینش وجود دارد، لیکن خداوند از ذکر مخلوقات بی‌نیاز است. اقرار انسان به توحید نشان سعادت اوست و گر نه قدیم را به حادث نیازی نباشد. انسان با تمسک به توحید می‌تواند به قرب الهی برسد و با این تمهید ذاکر و مذکور یگانه شود.

به اعتقاد ابوالفتوح سالکان دو گروهند؛ گروهی با خلق معامله کنند و فضل الهی را از دست دهند و در تیه گمراهی قدم نهند، اما گروهی جان و دل در راه حق فدا کنند و به سعادت ابدی رسند و از سرآمدان عالم فضل گردند. گروه دوم چونان در ذکر حق مستغرقند که به معرفت حقیقی دست یابند و این دقیقه مستلزم نفی صفات بشری و ترک اغیار است. اهالی عالم فضل ندای «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» را با عمق جان «بلی» گفتند و اهالی عالم عدل از روی اکراه، و در آزمون الهی مغلوب و «ظَلُومًا جَهُولًا» خطاب شدند.

خداوند از بندگان، نفس آنان را می‌خرد، لیکن قلب آنان آزاده‌ایست که جایگاه ذکر خداوند است و قابل خرید و فروش نیست و خداوند بدین دلیل نفس سالک را می‌خرد که جایگاه شهوات نگردد. وقتی نفس توسط حق خریداری شود و از نفسانیات برهد، مصداق آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» می‌گردد.

توحید شجره طیبه‌ای است که میوه آن توبه، یقظه، زهد، ورع، توکل، تسلیم و تفویض است. مقصود از توحید معرفت وحدانیت و ثمره‌اش اقرار به فردانیت خداوند است؛ پس در وجود چیزی جز حق - تعالی - وجود ندارد که شایسته دل‌بستگی باشد و جان معنای توحید ذکر (هوهو) است و انسان کامل با رسیدن به این مرتبه به مقام قرب نوافل رسد و اعمالش خداگونه شود.

#### پی‌نوشت‌ها

\* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی شماره (۴۰۰۰۵۹۰) با عنوان «پیوند ایدئولوژی و فراهنجاری در آثار فارسی ابوالفتوح احمد غزالی» است که تحت حمایت مادی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور (INSF) در حال انجام است.

۳۵ \_\_\_\_\_ بررسی و تحلیل دیدگاه‌های احمد غزالی... ۳۵

\*\*\* غزالی معتقد است که در درون انسان دو وجود قرار دارد؛ یکی وجود مذموم و دیگری وجود محمود. مورد اول از عالم عدل منبعث شده و مورد دوم از عالم فضل نشأت گرفته است (غزالی، ۱۳۸۴: ۳۱-۳۲).

### کتاب‌نامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، (۱۴۱۴ق)، به اهتمام صبحی صالح، قم: موسسه دارالهجرة.
- آهی، محمد، (۱۳۹۵)، «سیر عرفان نظری در آثار سنایی، احمد غزالی و عین‌القضات همدانی»، رساله دکتری تخصصی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الخصال، به اهتمام علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸ق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، به اهتمام مهدی لاجوردی، تهران: جهان.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱)، معانی الأخبار، به اهتمام علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- ابن ترکه، صائن‌الدین علی، (۱۳۵۱)، چهارده رساله فارسی، به اهتمام سیدعلی موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران: تقی شریف‌رضایی.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۶ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، به اهتمام عامر غضبان و دیگران، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، (بی تا)، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، به اهتمام احسان عباس، بیروت: دارالفکر.
- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۴۱۰ق)، الطبقات الكبرى، محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۷۸)، ترجمان‌الاشواق، به اهتمام رینولد آلین نیکلسون، چ ۲، تهران: روزنه.
- اسلامی، اسماعیل و شهرمادی، علی، (۱۳۹۷)، «بررسی اندیشه‌های احمد غزالی»، فصل‌نامه اورمزد، ۴۳ (۲)، صص ۴-۲۸.

- بابرکنا شیرازی، مسعود بن عبدالله، (۱۳۵۹)، نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص، به اهتمام رجبعلی مظلومی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۰ق)، صحیح البخاری، قاهره: وزارة الأوقاف. المجلس الأعلى للشئون الإسلامية. لجنة إحياء كتب السنة.
- پورجوادی، نصراله، (۱۳۵۸)، سلطان طریقت: سوانح زندگی و شرح آثار خواجه احمد غزالی، تهران: آگاه.
- تجلی، عبدالرحیم، (۱۳۹۲)، دژ توحید (ترجمه التجرید فی کلمه التوحید)، با مقدمه نصراله پورجوادی، تهران: دانژه.
- ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۱۹ق)، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، به اهتمام احمد محمد شاکر، قاهره: دارالحدیث.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۸۲)، نفحات الانس من حضرات القدس، به تصحیح محمود عابدی، چ ۴، تهران: اطلاعات.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)، نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص، به اهتمام سید جلال‌الدین آشتیانی، چ ۲، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- حسن‌زاده آملی، حسن، (۱۳۶۵)، هزار و یک نکته، چ ۵، تهران: نشر فرهنگی رجاء.
- حسینی تهرانی، سید محمدحسین، (۱۴۲۳ق)، معادشناسی، چ ۱۱، مشهد: ملکوت نور قرآن.
- خرگوشی، ابوسعید عبدالملک بن محمد، (۱۴۲۷ق)، تهذیب الاسرار فی اصول التصوف، به اهتمام امام سید محمدعلی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، فرار از مدرسه، تهران: انجمن آثار ملی.
- سلطان‌ولد، بهاء‌الدین، (۱۳۷۶)، انتهانامه، به اهتمام محمدعلی خزانه‌دارلو، تهران: روزنه.
- سمنانی، علاء‌الدوله، (۱۳۶۶)، چهل مجلس یا رساله اقبالیه، تحریر امیر اقبالشاه بن سابق سجستانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: ادیب.

- ۳۸ \_\_\_\_\_ عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، مصنفات فارسی سمنانی، به اهتمام نجیب مایل هروی، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
  - سهروردی، شهاب‌الدین ابو حفص، (۱۳۷۵)، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
  - شعیری، محمد بن محمد، (بی تا)، جامع الأخبار، نجف: مطبعة حیدریة.
  - صراطی، نسرین، (۱۳۸۸)، «عرفان احمد غزالی»، مجله تخصصی عرفان، ۶ (۲۱)، صص ۶۳-۱۰۰.
  - صفدی، خلیل بن ایبک، (۱۴۰۱ق)، الوافی بالوفیات، به اهتمام هلموت ریتتر، چ ۲، بیروت: دار النشر فرانز شتاينر.
  - طحاوی، ابن ابی العز حنفی، (۲۰۰۵م)، شرح العقيدة الطحاوية، به اهتمام ناصرالدین آلبانی، بغداد: دارالکتاب العربی.
  - عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله، (۱۳۴۱)، تمهیدات، به اهتمام عقیف عسیران، تهران: دانشگاه تهران.
  - \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، دفاعیات (شکوی الغریب)، ترجمه و تحشیه از قاسم انصاری، چ ۲، تهران: منوچهری.
  - \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، نامه‌های عین القضاة همدانی، به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف عسیران، چ ۲، تهران: منوچهری و زوار.
  - غزالی، احمد، (۱۳۸۴)، التجريد فی کلمة التوحيد، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران.
  - \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵)، داستان مرغان، به اهتمام نصراله پورجوادی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
  - \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)، مجالس، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران.

- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، چ ۵، تهران: دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۵۶)، مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین‌القضات همدانی، به اهتمام نصراله پورجوادی، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
- غزالی، محمد (۱۳۸۶)، ترجمه احیاء علوم‌الدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، به اهتمام حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۳۷۲)، راه روش (ترجمه المحجة البيضاء)، ترجمه سید محمدصادق عارف، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، (۱۳۸۸)، کنوز الاسرار و رموز الاحرار، (چاپ شده در مجموعه شروح سوانح)، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: دانشگاه تهران.
- کبیر مدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، (۱۳۸۴)، الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، مشهد: مؤسسه آل‌البيت (عليهم‌السلام) لإحياء التراث.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۳۰ق)، الکافی، به اهتمام محمدحسین درایتی، قم: دارالحديث.
- مستملی بخاری، اسماعیل، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، به تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
- مسلم، مسلم بن حجاج، (۱۴۱۲ق)، صحیح مسلم، به اهتمام محمد فؤاد عبدالباقی، مصر: دارالحديث.
- مکدموت، مارتین، (۱۳۷۲)، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران.
- مکی، ابوطالب، (۱۴۱۷ق)، قوت‌القلوب فی معامله‌المحبوب، به اهتمام باسل عیون السود، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۴۰ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۶)، فیه مافیه، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، تهران: نگاه.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۸۶)، کشف‌الحقائق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، چ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- هاشمی خوبی، میرزا حبیب‌اله، (۱۴۰۰ق)، منهاج‌البراعة فی شرح نهج‌البلاغة، به اهتمام حسن حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، چ ۴، تهران: مکتبه‌الاسلامیه.
- هدایت، رضاقلی بن محمد، (۱۳۸۲)، مجمع‌الفصحاء، به اهتمام مظاهر مصفا، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۴۲)، غزالی‌نامه، چ ۲، تهران: کتابفروشی فروغی.

#### Reference

- The Holy Quran
- Nahj-ol Balagheh, (1993), attempted by Sobhi Saled, Qom: Daar Al-Hejrah institute.
- Aahi, Mohammad, (2017), Seir-e Erfan-e Nazari dar Aasaar-e Sanaii, Ahmad Ghazali va Ein-ol Ghozat-e Hamedani, Specialized PHD thesis, Allameh Tabatabaiee university.
- Ebi Baabueh, Mohammad Bin Ali, (1983), Al- Khesal, attempted by Ali Akbar Ghaffari, Qom: Jaame-eye Modarresin.
- ..... (1958), Oyon Akhbar Al-Reza Alaih-e Al-Salam, attempted by Mahdi Lajevardi, Tehran: Nashr-e Jahan.
- ..... (1982), Ma'ani Al-Akhbar, attempted by Ali Akbar Ghaffari, Qom: Entesharat-e Eslami Jame-eye Modarresin-e Houzeh Elmieh Qom.
- Ibn Tarakeh, Saaen Al-din Ali, (1972), Chahardah Resale-ye Farsi, attempted by Seyyed Ali Mousavi Behbahani and Seyyed Ebrahim Dibaji, Tehran: Taghi Sharif Rezaei press.
- Ibn Hanbal, Ahmad Bin Mohammad, (1995), Masnad Al-Emam Ahmad Bin Hanbal, attempted by Aamer Ghazban et al., Beirut: Al-Resala institute.

- Ibn Khalkan, Ahmad Bin Mohammad, (no date), Vafiat Al-Aayan va Anbae Abnaa Al-Zaman, attempted by Ehsan Abbas, Beirut: Daar Al-Fekr.
- Ibn Saad, Mohammad Bin Saad, (1989), Al-Tabaghat Al-Kobra, Mohammad Abd-o Al-Ghader Ataa, Beirut: Daar Al-Kotob Al-Elmieeah.
- Ibn Arabi, Mohii Al-Din, (1999), Tarjoman Al-Ashvagh, attempted by Reynold Alleyne Nicholson, 2nd Ed. Tehran: Rozaneh press.
- Eslami, Esmaeil & Shahmoradi, Ali, (2019), Baresi-ye Andisheha- ye Ahmad Ghazali, Overmazed quarteriy, 43 (2), pp. 4-28.
- Babarokna Shirazi, Masoud Bin Abd-o Allah, (1980), Nosous Al-Khosous Fi Tarjomeh Al-Fosous, attempted by Raja-Ali Mazloumi, Tehran: Moaseseye Motaleate Eslami Mc Gill university.
- Bokhari, Mohammad Bin Esmaeil, (1989), Sahih Al-Bokhari, Cairo: Vezarat Al-Ooghaf. Al-Majles Al-Aala Le-Shouon Al-Eslamieh, Lejna Ehya-e Kotob Al-Sonna.
- Pour Javadi, Nasr-o Allah, (1979), Soltan-e Tarighat: Savaneh Zendegi Va Sharh-e Asaar-e Khaje Ahmad Ghazali, Tehran: Agah press.
- Tajalli, Abd Al-Rahim, (2013), DeZh-e Tohid (Tarjomey-e Al-Tajrid Fi Kalam-e Al-Tohid), introduced by Nasr-o Allad Pour Javadi, Tehran, Danzheh press.
- Tarammozi, Mohammad Bin Iisa, (1998), Al-Jaame Al-Sahih Va Hova Sonan Al-Tarammizi, attempted by Ahman Mohammad Shaaker, Cairo: Daar Al-Hadis.
- Jaami, Abd-o Al-Rahman, (2003), Nafahat Al-Ons Men Hazaraat Al-Ghods, corrected by Mahmoud Aabedi, 4th Ed. Tehran: Etela'at press.
- ....., (1991), Naghd Al-Nosous Fi Shar-e Naghsh Al-Fosous, attempted by Sayyed Jalal Al-din Ashtiani, 2nd Ed. Tehran: Vezarat-e Ershad-e Eslami press.
- Jahangiri, Mohsen, (1996), Moheii Al-Din Ibn Arabi Chehrey-e Barjeste-ye Erfan-e Eslami, 4th Ed. Tehran: Daneshgah-e Tehran press.
- Hasan Zadeh Aamoli, Hasan, (1986), Hezaar Va Yek Nokteh, 5th Ed. Tehran: Nashr-e Farhangi Raja.

- Hoseini Tehrani, Seyyed Mohammad Hosein, (2002), Ma'ad Shenasi, 11th Ed. Mashhad: Malakout-e Noor-e Quran press.
- Kharghoushi, Abu Saad Abd-o Al-Malek Bin Mohammad, (2006), Tahzib Al-Asrar Fi Asoul Al-Tasavvof, attempted by Emam Seyyed Mohammad Ali, Beirut: Daar Al-Kotob Al-Elmieh.
- Zarrin Koub, Abd-o Al-Hosein, (1973), Farar Az Madrese, Tehran: Selsele Entesharat-e Anjoman-e Asaar-e Melli.
- Soltan Valad, Bahaa Al-Din, (1997), Enteha Nameh, attempted by Mohammad Ali Khazaneh Daar Lou, Tehran: Rouzaneh press.
- Semnani, Alaa Al-Doleh, (1987), Chehel Majles Ya Resale-ye Eghbaliyeh, Tahrir Amir Eghbalshah Bin Sabegh Sagestani, Attempted by Najib Mayel Heravi, Tehran: Adiiib press.
- ....., (2004), Mosannefat-e Farsi-e Semnani, attempted by Najib Mayel Heravi, 2nd Ed. Tehran: Elmi va Farhagi press.
- Sohrevardi, Shahab Al-Din Abu Hafas, (1996), Avaaref Al-Ma'aref, traslated by Abu Mansour Bin Abd Al-Mo'men Esfahani, Attempted by Ghasem Ansari, 2nd Ed. Tehran: Elmi Farhangi press.
- Shairi, Mohammad Bin Mohammad (no date.), Ja'ame Al-Akhbar, Najaf: Motba'e Heidariyeh.
- Safdi, Khalil Bin eibek, (1980), Al- Vaafi Belvafiyat, attempted by Helmoth Rhiter, 2nd Ed. Beirut: Daar Al-Nashr Feranz Shetainer.
- Tahavi, Ibn Abi Al-Ez Hanafi, (2005), Sharh Al-Aghideh Al-Tahavieh, attempted by Naaser Al-Din Aalbani, Baghdad, Daar Al-Ketab Al-Arabieh.
- Ein-O Al-Ghozat-e Hamedani, Abu Al-Ma'ali Abdollad, (1962), Tamhidat, attempted by Afif Asiran, Tehran: Daneshgah-e Tehran press.
- ....., (2006), Defaiyat (Shekva Al-Gharib), translated and annotated by Ghasem Ansari, 2nd Ed. Tehran: Manuchehri press.
- ....., (1983), Naameh Haye Ein Al-Ghozat-e Hamedani, attempted by Ali Naghi Monzavi and Afif Asiran, 2nd Ed, Tehran: Manuchehri and Zovvar press.
- Ghazali, Ahmad, (2005), Al-Tajrid fi Kalema Al-Touhid, attempted by Ahmad Mojahed, Tehran: Daneshgah-e Tehran press.

- ..... , (1976), Dastan-e Morghan, attempted by Nasr-o Allah Pour Javadi, Tehran: Anjoman-e Falsafeh-ye Iran.
- ..... , (1997), Majaales, attempted by Ahmad Mojahed, Tehran: Daneshgah-e Tehran press.
- ..... , (2015), Majmoueh Asa'ar-e Ahmad Ghazzali Ba Ein-o Al-Ghozat-e Hamedani, attempted by Nasr-o Allah Pour Javadi, Tehran: Khanghah-e Nemat-ollahi press.
- Ghazzali, Mohammad (No date), Ehya-e Ollom Al-din, Attempted by Abd-o Al-Rahim Bin Hossein Hafez Araghi, Beirut: Daar Al-Kotob Al-Arabi.
- ..... , (2007), Tarjome-ye Ehya-e Oloom Al-din, translated by Moayyed Al-Din Khaarazmi, attempted by Hosein Khadiv Jam, Tehran: Nashr-e Elmi va Farhangi.
- Feiz-e Khashani, Molla Mohsen (1993), Raah-e Roshan (tarjome-ye Al-Mohajat Al-Baizae), translated by Seyyed Mohammad Sadegh Aaref, Mashhad: Moasese-ye Chaap va Entesharat-e Astaan-e Ghods-e Razavi.
- Kashani, Ezz-o Al-din Mahmoud Bin Ali, (2009), Konooz Al-Asrar va Romouz Al-Ahrar (chaap Shodeh dar Mojmoeh-ye Shorouh-e Savaneh), attempted by Ahmad Mojahed, Tehran: Daneshgah-e Tehran press.
- Kabir Madani Shirazi, Seyyed Ali Khan Bin Ahmd (2005), Al-Taraz Al-Aval va Al-Kenaz Lema Alaih-e Men Loghat-e Al-Arab Al-Ma'ol, Mashhad, Moasseseh-ye Aal Al-Beiyt Le- Ehya Al-Al- Toras.
- Koleini, Mohammad bin Yaghoub, (2009), Al-Kaafi, attempted by Mohammad Hosein Derayati, Ghom: Moasseseh-ye Elmi Farhangi Dar Al-Hadis.
- Mostameli Bokhari, Esmail, (1984), Sharh Al-Tararroof Le-Mazhab Al-Tasavvof, corrected by Mohammad Roshan, Tehran: Asaatir press.
- Moslem, Moslem Bin Hajjaj, (1991), Sahih Moslem, attempted by Mohammad Foad Abd-o Al-Baaghi, Egypt: Daar Al-Hadis.
- Mcdermot, Martin, (1993), Andisheha-ye Kalami-e Sheikh Mofid, translated by Ahmad Araam, Tehran: Daneshgah-e Tehran press.

- Maki, Abu Taleb, (1996), *Ghovvat Al-Gholoub Fi Moaamelat Al-Mahboob*, attempted by Basil Oyon Al-sood, Beirut: Daar Al-Kotob Al-Elmieh.
- Molavi, Jalal Al-Din Mohammad, (2007), *Fih-e Maa Fih*, attempted by Badii-o Al-Zaman Foruzanfar, 2nd Ed. Tehran: Neghah press.
- Nasfi, Aziz Al-Din, (2007), *Kash-o Al-Haghaegh*, attempted by Ahman Mahdavi Daamghani, 4th Ed. Tehran: Elmi va Farhangi press.
- Hashemi Khoei, Mirza Habib-o Allah, (1979), *Menhaj Al-Bara'aet fi Sharh-e Nahjolbalaghe*, attempted by Hasan Hasan Zadeh Amoli and Mohammad Bagher Kamarehei, 4th Ed. Tehran: Maktabat Al-Eslamieh.
- Hedayat, Rezagholi Bin Mohammad, (2003), *Majma' Al-Fosahae*, attempted by Mazaher Mosafa, 2nd Ed. Tehran: Amir Kabir press.
- Homaii, Jalal Al-Din, (1963), *Ghazzali Nameh*, 2nd Ed. Tehran: Ketabforoshi-e Forooghi.